



مسعود رجوی - رهبر مقاومت ایران

**تجربه 22 بهمن
 پیام به نسل قیام
 فراخوان به قیام در چهارشنبه سوری**

سلام و صد آفرین به نسل قیام،
 به رزم اوران ارتش بزرگ آزادی و انقلاب دموکراتیک مردم
 ایران،

از عاشورا در 6 دی تا 22 بهمن، خامنه‌ای و رژیم ولایت، در جمیع جهات و در تمامیت، در سرکوب و در خیانت، سنگ تمام گذاشتند. یکماه و نیم نقشه کشیدند، توطئه چیدند و برنامه ریختند. به تیغ‌کشی و تهدید و به جنجال و هیاهو پرداختند. لشکر و عسکر و بسیجی آوردند. با هزاران اتوبوس، از دورافتاده‌ترین روستاها به «ساندیس صلواتی» (!) فراخواندند. نیروهای سرکوبگر خود را لایه به لایه در همه جا چیدند. کار را به دست سپاه پاسداران سپردند و تلاش کردند کمترین شکافی برای شعله کشیدن قیام باقی نگذارند. همه ارتباطات را هم بی‌رودربایستی و بدون کمترین محذور قطع کردند و حتی به اندک خبرنگاران دست چین شده هم اجازه ندادند از جایشان در جایگاه مخصوص خبرنگاران در مراسم نمایشی حکومت تکان بخورند. اینها را همه می‌دانند و به چشم دیده‌اند و لازم به طول و تفصیل نیست. اگر چنین نمی‌کردند، و اگر در آینده هم چنین نکنند، خطر سرنگونی با قیام توده‌ای جدی می‌شود.

- احمدی مقدم سرکرده نیروی انتظامی رژیم- هشدار جدی:
 «ما دیگه، دوره مدارا تموم شد، چند دفعه هم گفتیم، مٹ اینکه به شوخی گرفتن، هرکسی در اینگونه تظاهرات شرکت بکنه و کارهای تخریبی و ساختار شکن بده، قطعاً مدارا نمیشه، برخورد شدیدتر از این دفعه خواهد بود، و برخورد قضایی هم شدیدتر خواهد بود، حتماً این رو خواهید دید» (تلویزیون رژیم- 9 دی 88).

- پاسدار نجار وزیر کشور- برخورد قاطع با فتنه گران:
 «ما به پلیس دستور دادیم، از این به بعد، هیچ مدارایی رو نکنه، اگر کسی به صورت تجمع ظاهر بشه، بخواد با اغتشاشگران همراهی بکنه، با قاطعیت، پلیس دستگیر می‌کنه و برخورد می‌کنه، برخورد هم روشنه، محارب هستن، تکلیف محارب هم کاملاً امروز روشن هست، ما این اتمام حجت رو داریم می‌کنیم» (تلویزیون رژیم- 13 دی 88).

- علی لاریجانی رئیس مجلس ارتجاع:
 «و با هیچ‌کس مباحثات نخواهیم کرد، مجلس شورای اسلامی از مسئولین امنیتی دولت، اعم از وزارت کشور و اطلاعات و قوه قضاییه می‌خواهد اینگونه افراد هتاک نسبت به ساحت دین را دستگیر و با چنین افراد ضدانقلابی، بدون هیچ ملاحظه، اشد مجازات را جاری نمایند» (تلویزیون رژیم- 8 دی 88).

- دژخیم جعفری دادستان رژیم - برخورد قاطع با حرمت شکنان:
 «به خانواده‌ها مؤکد تأکید می‌کنم یک بار دیگر شرکت در تجمعات ضدانقلابی نظیر روز جمعه روز عاشورا کاملاً به این بهانه‌ها مردوده و هرگونه شرکت در تظاهرات ضدانقلابی مشابه به موجب قوانین جرم امنیتی تلقی می‌شه و اینها بازداشت خواهند شد حتماً پرونده‌هاشون به دادگاه ارسال خواهد شد و به سزای اعمالشون خواهند رسید» (تلویزیون رژیم- 8 دی 88).

- صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه آخوندها:
«دستگاه قضایی در انجام وظایف خودش انشاءالله هیچ کوتاهی نخواهد کرد» (تلویزیون رژیم-13 دی 88).

- دژخیم رئیسی معاون اول قوه قضائیه - برخورد قاطع با اغتشاشگران:
«ما به هیچ عنوان در مقابل اغتشاشگران و در مقابل این متخلفین و متجاسرین به قانون و در کسانی که امنیت مردم را به خطر بیندازند کوچکترین اغماض نخواهیم کرد» (تلویزیون رژیم-12 بهمن 88).

- آخوند مصلحی وزیر اطلاعات رژیم:
«سران این مجموعه‌ها در واقع شناسایی شده‌اند، بعضاً هم دستگیر شده‌اند، و دیگه منتظر این هستیم که انشاءالله دستگاه قضایی برخورد قاطع و محکمی رو با اینها داشته باشه» (تلویزیون رژیم-10 دی 88).

- آخوند علم الهدی عضو خبرگان ارتجاع و امام جمعه رژیم در مشهد:
«حرکت روز عاشورا دقیقاً حرکت محاربه بود. حرکت روز عاشورا فرماندهش منافقین بودند، چون شعارهایی که منافقین روی سایتشون از 16 آذر گذاشتند، آشوبگران عاشورا اون شعارهای منافقینو سر دادند، پس اینها دستیار منافقین بودند، فرمانده حرکت روز عاشورا منافقین بودند» (تلویزیون رژیم-9 دی 88).

- آخوند احمد خاتمی عضو هیأت رئیسه خبرگان ارتجاع و امام جمعه تهران:
«حساب بغا، حساب محاربین، حساب اینها از حساب مردم جدا است، قانون تکلیف با اونها رو مشخص کرده» (تلویزیون رژیم-3 دی 88).

- اطلاعیه وزارت اطلاعات:
«وزارت اطلاعات اطلاعیه داده که فتنه‌گران در فرصت محدود باقی مانده، راهشان رو از ضدانقلاب و منافقین جدا کنند والا بدون هیچ‌گونه ممانعتی با اونها برخورد قانونی میشه» (تلویزیون رژیم-10 دی 88).

- حکم اعدام برای 9 آشوبگر دیگر:
«دو نفر از عوامل آشوبهای اخیر به جرم محاربه امروز به دار مجازات آویخته شدند» (تلویزیون رژیم-8 دی 88).
«دو نفر از متهمان به محاربه، 3 نفر به محاربه و افساد فی الارض».

- دژخیم صلواتی قاضی رژیم:
«اتهامات شما دایر بر محاربه از طریق هواداری، ارتباط و همکاری عالمانه و عامدانه و موثر با گروهک تروریستی منافقین» (تلویزیون رژیم-28 دی 88).

- وزارت اطلاعات:
«وزارت اطلاعات هم اعلام کرد که بیش از 10 نفر از اعضای کد دار ضدانقلاب دستگیر شدند» (تلویزیون رژیم-8 دی 88).

- دژخیم جعفری دادستان رژیم-اعدام آشوبگران:
«9 نفر دیگر هم برای آنها حکم اعدام صادر شده که 5 نفر مربوط به روز عاشورا بوده» (تلویزیون رژیم-8 بهمن 88).

- ائمه جمعه با کفن:
«ائمه جمعه استان با کفن اومدند کفن ما روی سر ما» (تلویزیون رژیم-8 بهمن 88).

اما به‌رغم همه اینها، خوشا که پیشتازان چپه خلق و مردم ایران، نسل قیام و خط سرخ سرنگونی، با الهام از پیامبر جاودان آزادی، همان ندای هیئات منالذله، به‌پا خاستند و در راستای انقلاب دموکراتیک مردم ایران علیه تمامیت رژیم ضدبشری:

- باز هم تصاویر منحوس را به‌زیر کشیدند.

- باز هم «بیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست» اشرف‌نشان پای به میدان گذاشتند.

- باز هم فریاد آزادی و «مرگ بر دیکتاتور» سر دادند.

- باز هم فریاد زدند: «آزادی اندیشه با این نظام نمیشه»

- باز هم اعلام کردند: «بس‌یچی لعنتی تو دشمن ملتی»

و مهم‌تر از همه با وادادگان و تسلیم طلبان در جبهه ولایت، مرزبندی کردند و خروشیدند:

«کشته ندادیم که سازش کنیم، رهبر قاتل رو ستایش کنیم».

جان کلام در همین جاست. جان مابه‌ی‌ی که به‌سوی ارتش بزرگ آزادی مردم ایران راه می‌آگشاید و استراتژی قیام



بولتن خبری «بهار بزرگ»

پنجشنبه 18/02/2010

و سرنگونی را به ثمر می‌نشانند.

خامنه‌ای دیشب با عمامه خود گردو می‌شکست! ذوق کرده بود که از 22 بهمن و قیمت بسیار سنگین‌تر و عواقب بسیار بیشتری که می‌توانست داشته باشد، به مدد پاسدار و بسیجی و «ساندیس» و آنان که بی‌واسطه یا با واسطه «موج سبز» را قربانی و به تنور ولایت سپردند، فعلاً جان به‌در برده است.

ولی فقیه ارتجاع، از حمایت و «حضور ده‌ها میلیون انسان بصیر و پراکنده» به‌سود خودش و رژیم نامشروع ولایت فقیه دم زد. در حالی که 8 ماه است قاچ زین را چسبیده، هوای سوار کاری هم به سرش زد و از «معاندان و فریب‌خوردگان داخلی» که «ریاکارانه دم از "مردم" می‌زنند»، خواست به «صراط مستقیم» ولایت و راه امام دجالیت باز گردند. از «چند دولت متکبر و زورگو» هم خواست «از خواب غفلت» بیدار شوند و از «تلاش برای سیطره» بر این رژیم و تغییر آن دست‌بردارند.

مهمتر اینکه به «دوستان و دشمنان» خود خاطر نشان کرد که «تصمیم خود را گرفته است» و کوتاه نخواهد آمد. هم‌چنان که چهار سال پیش هم گفته بود، خودش خوب می‌داند که «هرگونه عقب‌نشینی در مقطع کنونی زنجیره تمام نشدنی از فشارها و عقب‌نشینی‌های دیگر را به دنبال خواهد داشت. بنابراین راه غیرقابل برگشت است».

(23 اسفند 1384). فقط می‌ماند این‌که، با حمایت و «حضور ده‌ها میلیون انسان بصیر» در رژیم ولایت، چرا انتخابات آزاد را نمی‌پذیرد؟ چرا این‌قدر «محارب» دارد «اگر چه در شاخه نظامی شرکت نداشته باشند». چرا ارتباطات آزاد را بر نمی‌تابد؟ چرا با خبرنگاران و مطبوعات آزاد، دشمنی دارد؟ «ده‌ها میلیون انسان بصیر» چه نیازی به کهریزک و اوین و قانون قصاص ضدبشری و بریدن دست راست و پای چپ و پرتاب از بلندی دارند؟

خامنه‌ای البته هیچ اشاره‌ای به شکست مفتضحانه رژیم در گردآوری جمعیت در میدان آزادی و فضاخ تهایی که در تصاویر منتشر شده از سوی خبرگزاری مهر آخوندی هم به خوبی پیداست، نکرد. اصلاً و ابداً به روی خودش هم نیامد که آمار جمعیت بسا کمتر و پایین‌تر از سالهای گذشته بود. بر خلاف هر سال از راه‌پیمایی در خیابان آزادی و دیگر نقاط هم خبری نبود. آن‌قدر که توجه ماهواره گوگل هم به کثرت حیرت‌آور اتوبوسها جلب شد. در عین حال معلوم نبود که سرنشینان هزاران اتوبوس به کجا رفته‌اند که رژیم نتوانست حداقل میدان آزادی را پرکند؟ به نظر می‌رسد که رژیم این نیروها را در خیابانها چیده و به سرکوب قیام اختصاص داده است.

تردید نیست که رژیم از ترس قیام و سرنگونی و آنچه در عاشورا شعله‌ور شد، حداکثر توان سرکوبگری خود را قبل از 22 بهمن و در روز 22 بهمن به کار گرفت. به‌عنوان مثال، در روزهای قبل، تا آنجا که می‌توانستند، فعالان شناخته شده و عناصر کلیدی و گرداننده تظاهرات را که قبلاً شناسایی شده بودند، دستگیر کردند تا موتور محرک تظاهرات از کار بیفتد. از 40 روز پیش، اطلاعات سپاه و بسیج و انتظامی، تدریجاً اسامی و مشخصات بیش از 5000 مخالف فعال را در محلات مختلف تهران وارد بانکهای اطلاعاتی خود کرده بودند.

پستهای ایست و بازرسی و حمله‌های ناگهانی به خانه‌ها و مغازه‌ها و دانشگاهها همراه با رواج دادن شایعات به شدت افزایش یافت.

کنترل ورودیهای تهران و دستگیری و بازداشت‌های موقت را برای ممانعت از ورود افراد و نیروها از شهرستانها به تهران قویاً افزایش دادند.

از یک هفته قبل از 22 بهمن، طرح جنگ روانی بی‌ای ایجاد ترس و وحشت در بین مردم، به اجرا گذاشته شد. از جمله با اعلام دستگیر شدن نفراتی که قبلاً از آنها عکس گرفته شده، به فضای ترس دامن زدند و با نصب دوربینهای مداربسته به صورت علنی در میدانهای شهر به ایجاد فضای رعب و وحشت افزودند.

آخرین هماهنگی‌ها 21 روز قبل از 22 بهمن نزد خامنه‌ای و سپس در یک جلسه اجرایی با حضور سرکردگان سپاه پاسداران و نیروی انتظامی و بسیج انجام شد. هدف، عملیاتی کردن طرح تقسیم و بلوک بندی تهران بود: - مسئولیت به‌طور متمرکز به سپاه پاسداران محول گردید. ستاد عملیاتی سرکوب در قرارگاه موسوم به ثارالله تحت فرماندهی و نظارت پاسدار جعفری، سرکرده سپاه پاسداران مستقر بود.

- بلوک بندی میدان آزادی را همین ستاد انجام داد و بخش قابل توجهی از نیروهای سپاه ماموریت پیدا کردند با لباس شخصی در میدان آزادی حاضر شوند. آنها با پاشیدن اسپری رنگ، اقدام به علامت‌گذاری و سپس دستگیری عناصر فعال می‌کردند.

- امنیت و برقراری نظم در میدان آزادی، برعهده نیروهای سپاه ضدسیدالشهدا قرار گرفت. قرار بر این شد به کمک بسیج، چندین لایه نیرو، مانع نزدیک شدن معترضین به میدان آزادی شوند و اگر مردم نزدیک شدند، به شدت با آنها برخورد شود.

- از خیابان نواب به سمت شرق در دست سپاه ضدمحمد به سرکردگی پاسدار حسین همدانی و از نواب به سمت غرب در دست سپاه ضدسیدالشهدا به سرکردگی پاسدار علی فضلی قرار گرفت.

- علاوه بر سپاه حفاظتی روح الله، پاسدار همدانی نیز در چهار راه مصدق (ولیعصر) در نزدیکی مقر خامنه‌ای مستقر گردید و چهارگردان سپاه، میدان انقلاب و اطراف آن را فرا گرفتند. یک تیپ دیگر از نیروهای پاسدار همدانی در مناطق اطراف گسترش یافت و در برخی خیابانها با لباس شخصی مستقر گردید.

- گردانهای بسیج همراه با بسیجیان تقویتی قزوین و کرج و شهریار در مناطق حساس و در مساجد و مدارس تهران آماده عملیات شدند.

- «بسیج مستضعفین» به سرکردگی دژخیم محمدرضا نقدی، ماموریت کنترل و امنیت و شناسایی معترضین در سطح شهر را به‌عهده داشت.

- سپاه و بسیج، علاوه بر انبوه موتورسواران با لباس نظامی، تعداد زیادی موتورسوار و نفر پیاده با لباس شخصی به‌راه انداختند.

- یگان ویژه نیروی انتظامی و تیپ ضداغتشاش و نیروهای ناحیه انتظامی تهران بزرگ تحت امر سپاه پاسداران قرار گرفتند.

- نیروی زمینی و هوایی ارتش و دواير مختلف ستاد ارتش موظف بودند، همراه با خانواده‌هایشان در تظاهرات شرکت کنند.

در روز 22 بهمن در مجموع حدود 70 هزار نیروی مسلح، تهران بزرگ را به اشغال درآوردند. این نیروها شامل 6 تیپ رزمی از سپاه ضدمحمد و سپاه ضدسیدالشهدا همراه با نیروهای سپاه ضدعلی بن ابیطالب و سپاه حفاظتی روح الله و چند گردان تقویتی (15 هزار نفر)، 4 تیپ نیروی انتظامی از یگانهای ویژه و ضداغتشاش (6 هزار نفر)، نیروهای 92 کلاتتری و پاسگاههای نیروی انتظامی (5 هزار نفر)، مزدوران مسلح اطلاعات (4 هزار نفر) و 200 گردان بسیج (40 هزار نفر) بود. 50 گردان از این 200 گردان از سایر شهرها آورده شده بودند. نیروهای بسیج برای کنترل وضعیت، تقریباً در هر 50 متر در خیابان آزادی دکه‌هایی تحت عنوان نمایشگاه عکس و کتاب از جنگ و انقلاب ضدسلطنتی دایر کرده بودند که در حقیقت محل تجمع آنها بود.

عنصر جدید در سرکوب قیام 22 بهمن، به‌کار افتادن ابزار اصلی اعمال حاکمیت رژیم ولایت‌فقیه در این ابعاد و به‌خصوص تمرکز و یکسویه کردن امر سرکوب در سپاه پاسداران بود. بسیج ضدمردمی نیز از دو سال پیش که خیزشها، از زمان برخاستن خبر می‌داد، در تغییر سازماندهی سپاه، یا در سپاه تحلیل رفت یا تحت عنوان «سازمان بسیج مستضعفین» جنبی نیروی زمینی سپاه گردید.

در مهرماه 86 سرکرده جدید سپاه پاسداران ارتجاع، استراتژی جدید سپاه را در ترکیب با بسیج ضدمردمی «مقابله با تهدیدهای داخلی» اعلام کرد «تا بتواند در برابر تهدیدات سیاسی، اجتماعی و امنیتی دشمنان، به درستی وارد عمل شود». پاسدار جعفری گفت: «بنابه تشخیص رهبر جمهوری اسلامی، استراتژی سپاه با گذشته فرق کرده بدین ترتیب که ماموریت اصلی سپاه در حال حاضر مقابله با تهدیدهای داخلی است و سپس در صورت تهدید نظامی خارجی، سپاه به کمک ارتش خواهد شتافت» (بی‌بی‌سی-7 مهر 86).

وی افزود «ماموریت اصلی سپاه در شرایط کنونی توجه به ماموریت‌های بسیج است و ماموریت بسیج با توجه به فرامین فرمانده معظم کل قوا، نیمی از ماموریت سپاه است به همین دلیل باید سازوکار پرداختن به این ماموریت نیز فراهم شود»

اما تا این‌جا، یعنی تا جایی که به سپاه پاسداران برمی‌گردد و پای سپاه پاسداران ارتجاع به‌عنوان نگهبان و پاسدار اصلی ولایت‌فقیه به میان می‌آید، چیز عجیب و نوظهوری نیست و سابقه سی ساله دارد. 27 سال پیش در جمع‌بندی نخستین سال مقاومت گفته بودیم که این رژیم يك «دیکتاتوری نظامی - پلیسی مبتنی و متکی بر سپاه پاسداران ارتجاع» است.

در روز 4 اسفند 1357 یعنی 12 روز پس از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی نیز، در نخستین موضع‌گیری در دانشگاه تهران، اعلام کردیم که این «پاسداران»، نهایتاً «شکارچی» انقلاب و انقلابیون و جامعه ما خواهند شد. خمینی



بولتن خبری «بهار بزرگ»

پنجشنبه 18/02/2010

هم بعدها اگفت «اگر سپاه نبود، کشور هم نبود».

در بهمن 1377 نیز وقتی که آخوند خاتمی در مسند ریاست جمهوری ارتجاع دم از اصلاحات می‌آزد، و دود و دم اصلاحات میان‌تهی، بسیاری چشمها را نابینا و بسیاری گوشها را کر کرده بود، در سالگرد انقلاب ضدسلطنتی باز هم گفتیم که: «دیکتاتوری ولایت‌فقیه یک دیکتاتوری نظامی-پلیسی است. سپاه پاسداران ابزار حفظ نظام ولایت فقیه است و این رژیم عمدتاً به آن متکی است. سپاه ارگان محوری اعمال قهر و سرکوب نظامی است. اما دینامیسم وموتور محرک سپاه یعنی روح حاکم برآن، صدور ارتجاع و جنگ‌طلبی مبتنی برانظریه ولایت جهانشمول است».

از این‌رو تا آنجا که به سپاه پاسداران مربوط می‌شود، هم‌چنان‌که در پیام قیام عاشورا، و قبل از آن در 30 خرداد امسال، و قبل‌تر از آن در آبان سال 86، و همیشه گفته‌ایم، فقط تکرار می‌کنم که جواب در ارتش آزادی‌ست و «وعده نهایی ارتش آزادی با شما، در تهران» است.

«بیچاره خامنه‌ای که اواخر دوران شاه و حکومت نظامی ازهاراری را به‌یاد دارد، خوب می‌داند که آتش گشودن و سرکوب گسترده چه ضررها و خطراتی به‌دنبال دارد. در یک کلام سرنگونی را قویاً تسریع می‌کند. بنابراین هم‌چنان‌که امسال در 30 خرداد به عرض رساندم باید تکرار نمود که: «اگر ناپرهیزی نمودید و هوا برتان داشت و در مدلهای پاسدار نشان احمدی‌نژادی پیش رفتید، اگر هم‌چنان‌که در سر دارید، به تصفیه‌های بزرگ و به سرکوب هر چه بیشتر و به کشتار برای جلوگیری از قیام روی آورید، وعده نهایی ارتش آزادی با شما، در تهران» (8دی88).

«رژیم پوسیده آخوندی دو راه بیشتر ندارد: یا عقب بنشیند و جامهای زهر زنجیره‌پی را یکی پس از دیگری سر بکشد تا بالمال طلسم اختناق درهم بشکند. یا با انقباض و میلیتاریسم هر چه بیشتر، به پیشروی و ماجراجویی رو بیاورد تا ضربات و عواقب بعدی آن را تحمل کند. لکن تا آنجا که به ما مربوط می‌شود، گفته‌ایم و تکرار می‌کنیم که می‌خواهیم رژیم هرچه سریعتر پس بنشیند، هر چند که این فرض بسیار بعید به‌نظر می‌رسد، اما در این‌صورت قیمت هر چه کمتری می‌پردازیم. از این‌رو، با قطع و یقین می‌گوییم: بفرمایید عقب بنشینید، خواهش می‌کنیم عقب بنشینید و واپس بترکید! در این‌صورت مردم ایران و جوانان مبارز و مجاهد این میهن، خوب می‌دانند شما را با ارتش قیام، چگونه جارو کنند و به زباله‌دان تاریخ بریزند!

اما اگر ناپرهیزی نمودید و به امید این‌که جنگ زمینی امکانپذیر نیست و نیروی زمینی در کار نخواهد بود، هوا برتان داشت و در مدلهای پاسدارنشان احمدی‌نژادی پیش رفتید، اگر هم‌چنان‌که در سر دارید، به تصفیه‌های بزرگ و به سرکوب هر چه بیشتر و به کشتار برای جلوگیری از قیام روی آورید، وعده نهایی ارتش آزادی با شما، در تهران...» (7آبان86).

غلظت نظامی و بسیج نیرویی البته جای خود را دارد. اما در تحلیل مشخص از قیام 22 بهمن، باید ببینیم که آیا این عامل می‌تواند همه چیز را توضیح بدهد. آیا سقف ظرفیت قیام در تهران و دیگر شهرهای میهن‌مان همین بود یا می‌توانست بسا بالاتر باشد؟ اگر تفاوت 22 بهمن با روز عاشورا فقط در غلظت نظامی و بسیج نیرویی است، حرفی نیست و جواب ما هم از پیش روشن است و آن را در فردای عاشورا هم گفته بودیم. گفته بودیم: «زنده باد ارتش آزادی! زنده باد انقلاب دموکراتیک مردم ایران! زنده باد ارتش بزرگ آزادی مردم ایران! ارتشی که در سراسر میهن برای آزادی به‌پا خاسته، هرچند که مانند مجاهدان اشرف بی‌سلاح است. اما با دست خالی هم نشان داد که تا کجا می‌توان و باید بر فرق رژیم کوبید» (8دی88).

اکنون بگذارید کمی به عقب برگردیم و من آنچه را یک هفته قبل از قیام عاشورا گفتم یادآوری کنم. گوش کنید: مهمترین موضوعی که سر باز کرد، 13 آبان شروعش بود، 16 آذر، دیگر بیرون ریخت. فوران کرد. نه فقط ما، دیگر همه در دنیا گفتند. البته دانشجویان زنجیر گسستند. در روزهای قبلش، می گفتند و پرهیز می دادند از ساختارشکنی. ساختارشکنی نشه. نرسه به اونجایی که رسید. اما مردم به خصوص دانشجویهای خیال!

در ششمین ماه قیام آن هم بعد از 13 آبان، دیگر تصویرها را خودتون دیدید. انگار همان کارهایی که با هاموی در اشرف می کردند در بزد داشتند می کردند. تازه این در حالی بود که رژیم واقعاً خودش را خفه کرده بود که همه وسایل ارتباطی و مخابره کردن و عکس و فیلم و تلفن و فلان و اینها را بسته بود. رسماً هم گفته بود.

حالا موضوع چیه؟

تحلیلگران مسأله شون این بود که يك وقت مثلاً چپ روی نشه، که رژیم سرکوب کنه. يك وقت این دانشجویان و خلق قهرمان تدروی نکنند.

بابا جمع کنید این بحثهای چپ روی و راست روی را سرقیام! این دام است!. واقعاً افراد گرفتارش بودند! واقعاً مسأله بود.

این موضوع انحرافی است. صورت مسأله در قیام که الان چپ روی و راست روی نیست. این صورت مسأله، مال کسی است که گمان می کند مثلاً اگر چپ روی نکند، حالا چه چیزهایی به دست می آورد. یعنی که گویا نگرانی از این است که به وقت چپ روی بکنه، يك وقت دانشجویها بیش از حد شلوغ کنند، يك وقت عکسهای پاروهارو آتش بزنند، يك وقت در دانشگاه را بکنند، ولی فقیه عصبانی می شه، بعد سرکوب می کنه، بعد به عقب می ریم ما!

مگر صورت مسأله چپ روی دانشجویهاست؟!

اگر خامنه ای می توانست، حتماً هر کاری که می توانست می کرد. تیغش بیشتر از این نمی برد. اگر می توانست این یکی و اون یکی رو می گرفت. به ضررشه که نمی گیره، نه این که لطف کرده باشه. اگر به سودش بود رگبار باز می کرد. به ضررشه، به ضررشه.

تهدید که چپ روی نیست. اگر می خواهید به این زبان بگید، از قضا تهدید راست رویه. ما که نمی توانیم بریم کثافت و دناوت رژیم رو رویش ماله بکشیم و بگیریم نه، ما هم ساختارشکنی نمی کنیم. چنین خبری نیست! اگر کانون استراتژیکی نبرد جلو بوده ها حرکت نکنه، اگر پیشاهنگ انقلابی، پیشتاز انقلابی، در کانون استراتژیکی نبرد (که قیمتش را هم داده)، دست کم يك گام جلو نباشد، آخر پس چه راهنمایی؟ و چه رهبری؟

حالا این را داشته باشید. قیام رسیده است به نقطه رادیکال شدن. شعارش میگه: «مرگ بر اصل ولایت فقیه». شعار «مرگ بر اصل ولایت فقیه» می دهد، مثل روز پنج مهر که مجاهدین با شهداشون گفتند: «شاه سلطان ولایت»، «شاه سلطان خمینی، مرگت فرارسیده».

در همین نشستها شاهد بودیم که یکی از برادران خودمان آمد و شهادت داد که خودش در اولین شاهد اعدامها بوده که تا صبح روز بعد نمی دونم 1800 تا اعدام شد. الان عدد دقیق یادم نیست. شاهد، همین جاست و درسالن نشسته. بسیاری از شما هم شاهد بودید.

حالا این بخارات متراکم، این انبار باروت به محض این که این شکاف را پیدا کرده، داردمی زند بیرون. این که خامنه ای شلیک نمی کند، به خاطر من و شما نیست. به خاطر این است که به ضررش می شود، بدتر می شود، رادیکال تر می کند،

نتیجه: آقا، موضوع رهبری قیامه. خلاصه اش اینه.

در سال 56 هم همین بود. در سال 57 هم همین بود. وقتی که رژیمی دارد واژگون می شود، موضوع آلترناتیو و رهبری است. خیلی هم جدیست. صورت مسأله قیام اینه. نه چپ روی و راست روی.

اول، خب موضوع انتخابات بود، درست. بعد این موضوع رفت کنار. موضوع اصلی رو آمد.

موضوع کانونی که بیرون زده است، موضوع رهبری است.

حالا قیام رسیده به این درجه از عمق، رادیکالیزاسیون، تعمیق. حرفش چیست؟ می گوید: مرگ بر اصل ولایت فقیه. عکس خامنه ای را می گذارد وسط لگدمال می کند و آتش می زند. می گوید مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر خامنه ای. مثل زمان شاه، دیگر دعوا با نمی دونم نخست وزیر هویدا نیست!

موضوع رهبری یعنی چی؟ یعنی آقا به کدام سمت می خواهی ببری؟

فرض کنید شما راننده يك ماشين هستيد. در کدام جاده می خواهی بروی؟ کدام مسیر؟ آدرست کجاست؟ آدرس بده ببینم. کجا می خواهی بروی؟

نتیجه! موضوع جدی پی که سر برداشته موضوع رهبری است که به کدام سمت می خواهی ببری؟ می خواهی بروی بگویی که هدف اینست که موسوی بشود رئیس جمهور



آقا هدف اینست؟ یا هدف جمع کردن این رژیم و سرنگونی است؟
ملاحظه می‌کنید که موضوع رهبری قیام شعله می‌کشد.
توده مردم و آنهایی که صف مقدم هستند، دانشجویهایی که در ایران همیشه در صف مقدم بوده‌اند، می‌گویند مرگ بر اصل ولایت فقیه. ولی آنها می‌گویند ساختارشکنی نکنید.
ما چه گفتیم؟ گفتم راه و مسیر، جمع کردن بساط این رژیم است، نه ساخت و ساخت با آن، نه کنار آمدن با آن، نه امتیاز گرفتن از آن. این است نقش قانون استراتژیکی نبرد. این است قانون الهام و امید و راه نشان دادند.
پس ببینید، قبل از هر چیز، ما مواجه هستیم با قیامی که شش ماه استمرار پیدا کرده و به‌رغم همه کارهایی که رژیم کرده، این قیام اعتلا پیدا کرده و تعمیق پیدا کرده، رادیکال شده و به نقطه‌ی رسیده‌ی حتی آخوند خاتمی می‌گوید هسته‌های عمل تشکیل شده‌ها!
خب، یا باید رژیم امتیاز بدهد و شل بدهد، که نمی‌دهد. این که واضح، دراتمی هم همی‌طوری بود.
یا، خواه و ناخواه، این قیام عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌شود.
این است نقش پیش‌تاز. این است نقش عنصر رهبری کننده که باید يك گام کیفی جلوتر باشد، نه عقب‌تر.
حالا در قدم‌های بعد، خواهید دید که این تضاد، تضاد اصلی و تضاد شماره يك جنبش است، یعنی تضاد رهبری. منظورم از رهبری یعنی این که آقا چه مسیری؟ چه هدفی؟ کجا می‌خواهی بروی؟ ببین! می‌خواهی این رژیم را نگهداری؟ اصلاحش کنی؟ می‌خواهی رئیس‌جمهورش را عوض کنی؟ می‌خواهی از خامنه‌ای امتیاز بگیری؟ چه می‌خواهی؟ اول این را بگو ببینم.
این صحنه‌ها و این دانشجویان و این مردمی که ما دیدیم، اینها چه می‌خواهند؟ این رژیم رامی‌خواهند؟ «بود» این رژیم را می‌خواهند یا نبودش را؟ کدام را؟
باقی ماندن رژیم را می‌خواهند یا سرنگون کردنش را؟ کدام را؟
خب، پس می‌بینید صفحه مختصات قیام گام به گام عوض شده. از يك نقطه جهش‌آسایی عبور کرده. هر کس باید تصمیمش را بگیرد.
موضوع روی میز، الان موضوع رهبری قیام است. از موضوع رهبری، منظورم اسم و رسم و اینها نیست‌ها. منظورم این است که به کدام راه می‌بری؟ به چه سمت؟
در مجموع، دو سمت بیشتر وجود ندارد. یا حفظ و اصلاح همین رژیم، مثلاً استحال‌ه‌اش، یا خطی که شما طی سه دهه رفته‌اید (27 آذر 88).

در بحث قیام گفتیم وقتی که قیام پیش می‌رود، موضوع رهبری مطرح است، رهبری قیام نه از موضع اسم، از موضع رسم! ...
خامنه‌ای يك فیل هوا می‌کند که آی عکس خمینی را پاره کرده‌اند! برای اینکه طرف مقابلش را مرعوب کند، بترساند و به تسلیم وادار کند. آنها چه کار می‌کنند؟ آنها می‌گویند نه ما نکردیم تو که آن را نشان دادی کار بدتری کردی! یعنی به خامنه‌ای می‌گویند تلویزیون تو که این را نشان داد کار بدتری کرد.
شما چه می‌گوئید؟! شما می‌گویید آقا دعوا نکنید! اصلاً مسئولیتش با ما! در گذشته و حال و آینده!
باند غالب می‌خواهد جناح مغلوب ر بترساند که آهای نزدیک نشوی به اصل نظامها! به خمینی‌ها!
چون روش نمی‌شود که بگوید عکس مرا پاره کردند و آتش زدند، این خبر اول بود در روز 13 آبان، ولی فقیه ارتجاع خامنه‌ای، این سر دلش قلمبه شده که چرا لگدمال کردند؟ داد و هوار و جنجال و صحنه‌سازی و نمایشهای روحی راه می‌اندازد که جوانان و دانشجویها را بترساند، بعد بحث چپ روی و راست روی را بیارورد در نیروهای سیاسی، طرف مقابلش را هم منکوب کند.
اگر طرف مقابل پای اصل موضوع می‌ایستاد و به این سمت هدایت می‌کرد که چه خبره؟ چرا جنجال راه انداختی؟ بنشین سر جای! آقا جان این چیزها را بهانه نکن! این طور ایستادن خیلی خوب بود!
نه این‌که برود توی میزی که او چیده، و بگوید که من نکردم! شاید خودتان کرده باشید! و تو کار بدتری کردی از آن که آتش زد و رفتی این صحنه را نشان دادی!
مجاهدین چه می‌گویند؟ ، می‌گویند عجب کردیم، خوب کردیم، هر کس هم کرد خوب کرد! ماشاءالله! بارک الله! که سوزاند، که آتش زد، که توی زباله‌دان انداخت!
باز هم بکنید ضمناً، آی دو جناح، با هم دعوا نکنید، اصلاً دعوا نکنید، آقا نه تو کردی، نه تو کردی، همه‌اش را من کردم! خوب شد؟! (27 آذر 88)

بله، حالا با این توضیحات، سؤال این است که با مفروض گرفتن غلظت نظامی و بسیج نیروهای ارتجاع در روز 22 بهمن، مشکل دیگری هم در کار بود یا نبود؟ و اگر بود، در کجای کار و چرا و چگونه بود؟
- آیا قیام دچار افت شده و به شیب نزولی افتاده و دیگر استمرار نخواهد داشت؟ هرگز، زیرا طلسم ولایت فقیه، یعنی هیمنه و هژمونی آن، به طرز بازگشت ناپذیری درهم شکسته است.

- آیا نیروهای جبهه خلق و سرنگونی و همان جوانان و دانشجویان و زنان پیشتازی که فیلمها و تصاویر آنها را دکیم، همان قیام آفرینانی که 8 ماه، اشرف نشان پایداری کردند و ادامه دادند، سرد و مایوس و منفعل شدند و بریدند و به ناگهان پس از قیام عاشورا از فدا و قربانی دست شستند؟ هرگز، زیرا بیشتر می‌خواهند و نه کمتر. زیرا باز هم در 22 بهمن، تا آنجا که میسر بود، قد علم و سینه سپر کردند.

- آیا يك توطئه بین‌المللی در کار است و مثلاً جامعه بین‌المللی به حمایت از رژیم برخاسته و «امداد رسانی غیبی» صورت گرفته است؟ هرگز، درست به عکس، زیرا به وضوح دیدیم که در روز 19 بهمن اتحادیه اروپا و آمریکا بیانیه‌ای در حمایت از قیام مردم ایران دادند که در 28 سال گذشته بی‌سابقه بود. دست خامنه‌ای را در سرکوب بستند و او را به التزام نسبت به حقوق بشر و محاکمه عاملان و آمران سوء رفتارها (و نه قیام کنندگان) فراخواندند. قیام آفرینان و قیام کنندگان را به برجسب تروریستی یا سوء رفتار نیالودند، بلکه حقوق جهانشمول قانونی آنها را خاطر نشان کردند.

ماههاست که جامعه بین‌المللی آخر خط رژیم را دریافته است. تأخیر بسیار دارد اما هرگز تعجیل نکرده است. به همین خاطر اگر آقای موسوی لحظه را درمی‌یافت و عزم شکار یا لاف‌پس زدن ولی فقیه را داشت، به‌رغم همه اشتباهات پیشین، حتی در روزهای 20 و 21 بهمن هم می‌توانست دنده عوض کند و صفحه را بچرخاند و قیمت کلانی از خامنه‌ای وصول کند. می‌توانست سرپای ولایت را دچار رعشه سقوط کند و بر ارکان سپاه و بسیج سرکوبگر لرزه سرنگونی بیندازد. حداقل اینکه نتایج قیام 22 بهمن می‌توانست با آن همه فراخوانها و حمایتها، کیفاً بیشتر و بالاتر باشد. سود موسوی و جماعت او هم در همین بود. اما افسوس که «لحظه مناسب» را در نیافت. فهم و دریافتن چنین لحظاتی، نیازمند گنبدن از ولایت فقیه، حداقل ریسک، مقداری خطرپذیری، و دست برداشتن از «حفظ خود به هر قیمت» است.

در سلسله مباحث آموزشی برای نسل جوان، نکاتی در این زمینه گفته شده که ناگزیر از یادآوری هستیم:
«بر می‌گردم به خمینی در آستانه سرنگونی رژیم سلطنتی که در این‌جا می‌خواهم به تفاوت خمینی آن روز با موسوی امروز دقت کنید: خمینی حتی از موضع فرصت طلبانه، پس از این‌که بوی سقوط رژیم شاه را استشمام کرد، تفاوتش با موسوی امروز، این بود که صریح و روشن می‌گفت: شاه باید برود! حتی بختیار را هم نپذیرفت. یعنی يك تنه خودش را با نفوذ مذهبی و سابقه سیاسی که داشت، به‌عنوان آلترناتیو و جایگزین جا انداخت. کاش موسوی هم امروز می‌گفت: ولی فقیه باید برود! خامنه‌ای باید برود! و اصل ولایت فقیه ملغی و منتفی است! اما افسوس که به‌خصوص آنچه بعد از قیام عاشورا دیدیم عکس این بود. تنزل و تنازل بود و نه پیشرفت و پیشروی. این بحث را هم می‌گذارم برای بعد.

پس حرف اینست که بلاخره در اوج وحدت و همبستگی نیروها، خواه و ناخواه باید يك جایگزین سیاسی یا آلترناتیو عرضه کرد که در نقش «جبهه واحد» عمل کند. توجه کنید که این جایگزین و آلترناتیو، فقط برای مرحله بعد از سرنگونی رژیم ولایت فقیه لازم نیست. خیر، قبل از آن و ضروری‌تر از آن، برای سرنگونی و در همین مرحله سرنگونی استبداد مذهبی لازم است تا بتواند قیام و سرنگونی را به سرانجام برساند.

سعی می‌کنم منظورم را دقیقاً برای همین مرحله تغییر رژیم و تحقق سرنگونی، با يك مقایسه بین خمینی و موسوی ساده‌تر و روشن‌تر بگویم:
اگر یادتان باشد دو روز بعد از قیام عاشورا، در پیام 8 دی، قدم بعدی خامنه‌ای را با همه هموطنان در میان گذاشتم و گفتم: «متهم کردن آقای موسوی به این‌که راه مجاهدین را می‌رود کذب محض و زمینه‌سازی برای ارباب و اسکات و یا دستگیری است» و «باند خامنه‌ای و شرکا بغایت تلاش می‌کنند کروی و موسوی و اطرافیان و نظایر آنها را متقاعد کنند که به شرط تایید یا شراکت در سرکوب مجاهدین و مقاومت ایران و موضع‌گیری علیه آنها، از تیغ آخته ولایت در امان خواهند بود. تلاش می‌کنند مانند لاریجانی رئیس مجلس ارتجاع آنها را قدم به قدم، به همسفری و هم سفرگی مجدد در همین راستا بکشاند».

حالا سؤال این است که آیا به‌راستی این موسوی می‌تواند، سری برای تغییر و سرنگونی این رژیم یا حتی استحاله و اصلاح آن که لازمه‌اش پس زدن خامنه‌ای است باشد؟ کاش اینطور بود که در این صورت کار ما آسانتر و بارمان سبکتر می‌شد. اما واقعیتها، همیشه سرسخت‌تر از خواسته‌های ساده‌گزیانه من و شماست. (30 دی 88).



بولتن خبری «بهار بزرگ»

پنجشنبه 18/02/2010

من می‌خواهم روشن کنم و با صراحت بگویم که اگر موسوی و امثال او بتوانند قیام را بجانب سرنگونی این رژیم یا اصلاح آن هدایت کنند، که لازمه‌اش با همان شاخصهایی که در مورد اصلاح‌طلبان واقعی گفتیم نفی ولایت فقیه است، البته که باید هژمونی و رهبری سیاسی آنها را با حفظ مواضع و نقطه نظرهای خودمان بپذیریم. این وظیفه ماست و از آن به هیچ وجه رویگردان نیستیم و خجالت هم نمی‌کشیم و با صدای بلند هم می‌گوییم. آن چه خجالت دارد این است که آنها اهل این کار نباشند و ما با دنباله روی از «موسویان» و هرکس که به ولایت فقیه پایبند است، خاک در چشم قیام و قیام‌آفرینان بپاشیم و قیام، سرد و بی‌روح و خاموش شود (30دی 88).

تهدید اپورتونیسیم چپ و راست یکسان نیست و به اقتضای شقه درونی رژیم و شکستن طلسم و هژمونی ولی فقیه ارتجاع و آثار و امواج آن، تهدید اصلی و خودیبه‌خودی برای نیروهایی که در بیرون از رژیم، خواهان تغییر و سرنگونی آن و مبارزه قاطع به این منظور بوده‌اند، اپورتونیسیم و انحراف به راست است. عملکرد این تهدید، مهار کردن و متوقف کردن قیام و قیام‌آفرینان است. از تعمیق و رادیکال شدن قیام می‌ترسد. به موسوی و امثال او پرمی بدهد و به همین خاطر وقتی که آنها در برابر خامنه‌ای تنازل و تنزل می‌کنند، دلسرد و گیج و گم می‌شوند. گمان می‌کند که تهدید عمیق پیدا کردن قیام و شلوغ کاری بیش از حد دانشجویان است. انتظار پیروزی سهل و سریع و ارزان دارد. گمان می‌کند که با ممانعت از شدت قیام و مهار کردن آن، خامنه‌ای و نیروهای سرکوبگر عقب می‌نشینند و به فضای باز سیاسی رضایت می‌دهند. گویا که ولی فقیه رنگ می‌شود (!) و این حقیقت ساده را نمی‌داند که «هر گونه عقب نشینی... زنجیره تمام نشدنی از فشارها و عقب نشینیهای دیگر را به دنبال خواهد داشت» (خامنه‌ای- 23 اسفند 84).

به‌جای این‌که به‌گونه دیالکتیکی و قانونمند، سیر تحولات رژیم و ضد رژیم را از 30 خرداد 60 تا 30 خرداد 88، یا به‌درستی از بهمن 57 تا بهمن 88 ببیند، به‌جای این‌که پروسه تغییر و حرکت و تحول و تکامل سی ساله را بنگرد، واقعیت را منته و مجزا و ایستا می‌بیند و عمدتاً بر روی تضادهای بالایی رژیم متمرکز می‌شود و به آن چشم دوخته است. طبیعتاً این هم که چرا رژیم هر روز به ترتیبی یقه مقاومت ایران و اشرف و مجاهدین را می‌گیرد برایش مفهوم نیست و جای چندانی ندارد. (30 دی 88).

درجه عمق پیدا کردن قیام و هم‌چنین ترس و وحشت باند غالب رژیم و فشقرفی که در روزهای بعد به‌راه می‌اندازد به حدیست که موسوی سریعاً فاصله می‌گیرد، خط خود را جدا می‌کند و بیانیه می‌دهد: «برای مراسم عاشورای حسینی به‌رغم درخواستهای فراوان، نه جناب حجت الاسلام والمسلمین کروبی اطلاعیه دادند و نه حجت الاسلام والمسلمین خاتمی اطلاعیه صادر کردند و نه بنده و دوستانم».

علاوه بر این، برای مصون ماندن از تیغ آخته ولایت، به خواسته اصلی باند غالب رژیم برای موضع‌گیری علیه مجاهدین گردن می‌گذارد. باند ولی فقیه ابتدا به او گوشزد می‌کند که در آستانه انقلاب ضدسلطنتی هوادار مجاهدین بوده تا حواس خود را جمع کند. سپس لاریجانی «برادرانه» از او می‌خواهد همسفری و هم سفرگی پیشین را از سر بگیرند.

موسوی که پیداست، حفظ خود به هر قیمت، خط قرمز اوست، قتل جنایتکارانه خواهرزاده خود را که می‌توانست، با استفاده از محمل خانوادگی، از آن اعتراض بزرگی به‌پا کند، فشار زیادی بر رژیم خون آشام وارد آورد و قیمت حداکثر را از بابت این جنایت سیاسی و در ضمن آن سایر جنایتها، از باند غالب وصول کند، نه فقط این امر را با ظاهر فروتنانه به حداقل ممکن تخفیف می‌دهد و از کنارش می‌گذرد و فعلاً به باند غالب می‌بخشد، بلکه به‌جای این، درست به‌عکس، بر جنایتها و خیانتها می‌گذارد. تازه در مورد مجاهدین روی دست حریف هم بلرغ می‌شود که مطمئن باشید من خودم از شما دلسوزترم و از پس مجاهدین، بهتر برمی‌آیم. می‌گوید: «من به‌عنوان یک دلسوز می‌گویم منافقین با خیانتها و جنایتها خود مرده‌اند، شما برای کسب امتیازهای جناحی و کینه‌ورزی آنها را زنده نکنید».

فراتر از این، بار دیگر بر وفاداری به قانون اساسی ولایت فقیه از جانب خودش و جنبش سبز مهر تأکید می‌گذارد: «لازم می‌دانم قبل از آن‌که راه‌حل خودم را برای خروج از بحران مطرح سازم، بزهویت اسلامی و ملی و مخالف سلطه بیگانگان و وفادار به قانون اساسی ما و جنبش سبز، تأکید نمایم».

از دعاوی پیشین، درباره نامشروع بودن ریاست جمهوری و دولت احمدی نژاد هم خبری نیست بلکه خواستار «اعلام مسئولیت پذیری مستقیم دولت در مقابل ملت و مجلس و قوه قضائیه» می‌شود! 4 خواسته دیگرش هم عبارتند از: تدوین قانون شفاف انتخابات، آزادی زندانیان سیاسی، آزادی روزنامه‌های توقیف شده (یعنی روزنامه‌های جناح مغلوب رژیم و نه آزادی همه روزنامه‌ها و مطبوعات)، و همچنین اجتماعات قانونی و تشکیل احزاب (آن هم طبق قانون اساسی ولایت فقیه و نه آزادی بی‌قید و شرط احزاب و اجتماعات تا مرز قیام مسلحانه).

آقای موسوی به همین بسنده نمی‌کند و چون خوب می‌داند که این خواسته‌ها یا پوشال بافیست یا طبق "مَرّ قانون" ولایت، مشروط به «اعتقاد قلبی و التزام عملی» به ولایت فقیه است، بلادرنگ اعلام می‌کند که حتی در همین موارد هم حاضر به نسبه کاریست و می‌نویسد: «ضرورتی ندارد همه بندها با هم شروع شود. مشاهده عزم در این راه به روشنی افق کمک خواهد کرد!» اما این چیزها برای معده و روده سیری‌ناپذیر مقام ولایت، کفایت نمی‌کند و «هل من مزید» توبه و ندامت می‌طلبد!

خامنه‌ای که در روز 19 دی در جمع بسیجیان قم روی عبارت "مَرّ قانون" تأکید می‌کرد، خوب می‌فهمد که چه می‌گوید. منظورش این است که: در توبه و ندامت و غلط کردن گفتن، بیشترش اشکالی ندارد ولی نه "یک کلمه کمتر!" (30 دی 88).

امروز امام جمعه مسخ شده قم با وقاحتی شگفت‌انگیز در همین باره گفت: «برخی از کسانی که در این جریانات فریب خورده‌اند لجوجانه با آمریکا هم‌صدا شده‌اند و این افراد باید ضمن توبه و استغفار خود را برای اجرای احکام الهی آماده کنند...».

و وقتی موسوی تن به ذلت می‌دهد به خواست خامنه‌ای و تحت فشار و بر اثر جنجال او این چنین با خط سرنگونی ولایت، مرزبندی و از موضع «راست» به مقاومت حمله می‌کند و می‌گوید «جرکتهای منحوسی چون منافقین» را که «با خیانتها و جنایتهای خود مرده‌اند... زنده نکنید»، این دیگر شلیک به دروازه حریم نیست. به‌عکس، دروازه‌بانی رایگان و کولی دادن به طرف مقابل است. قبل از این‌که به مجاهدین آسیبی برساند، به زیان خود او و نوعی خودزنی در برابر خامنه‌ای و تاریکخانه ولایت است. راه خودش را می‌بندد و موج خودش فروکش می‌کند.

این همان راهی است که خاتمی در خدمتگزاری به ولی فقیه طی کرد، در چاکری یک آخوند درجه 2 و 3، مانند خامنه‌ای، تا توصیف «اراده برتر منتسب به وحی» هم پیش رفت، اما از اصلاحات خبری نشد!

خاتمی هرگونه سخن گفتن از تغییر در قانون اساسی ولایت فقیه را هم خیانت خواند، اما باز هم از آن ظرفیت‌های مکتوم در قانون اساسی رژیم ولایت که موسوی هم تازگی در پی کشف آن افتاده، خبری نشد! سرسائیدن به ولایت فقیه و قانون اساسی آن، شگون و آخر و عاقبت ندارد. زیر سر ولی فقیه را بلند می‌کند اما سر خود را پایین می‌آورد. بیم آن می‌رود که موسوی به‌جای اینکه خاتمی را پشت سر خود بکشاند، پشت سر او افتاده باشد.

در روز 4 بهمن در رسانه‌های رژیم آمده بود که «خاتمی در نامه خود به مقام معظم رهبری عنوان کرده که جریان اصلاح‌طلب و ما، دولت موجود را به رسمیت می‌شناسیم اما باید جلوی تندروی‌ها را گرفت. تندروی هم در این سو وجود دارد هم در آن سو».

آیا در این نقطه بیشتر از این می‌شد، موج سبز را در گل و لای و باتلاق ولایت، قربانی و مضمحل و منفعل کرد؟ اینکه در این ایام می‌گویند جنبش سبز فقط سه سر دارد که موسوی و خاتمی و کروبی است، بسیار مشکوک می‌نماید. هرکس می‌داند که خاتمی چگونه و از کجا بین آن دو سر دیگر سبز شد به ما هم بگوید! مشکوک‌تر از این، شعاری بود که در 20 بهمن تحت عنوان «هشدارهای کلیدی برای راهپیمائی 22 بهمن» در انتهای مجموعه رهنمودها منتشر شد: «درد بر سه سید حسینی- خمینی و موسوی و خاتمی»!

به‌نظر می‌رسد ابداع کنندگان این شعار قبل از هرچیز قصد کفن و دفن سیاسی موسوی را با سانویج کردن او در میانه خمینی و خاتمی داشته‌اند. آیا پیام این موج سبز همین است؟! همین «3 سید حسینی» و جاسازی کردن موسوی بین خمینی و خاتمی؟! آیا این تسلیم به مقام ولایت نیست؟ آیا این منفعل شدن و مضمحل شدن در آستان ولایت و منفعل کردن و مضمحل کردن سایرین نیست؟

باور کنید که همین مجاهدین و مقاومت ایران که اماج آن گونه حمله‌های آقای موسوی فرار گرفتند، به نسبت مبدع چنین شعاری، صدبار بیشتر خیرخواه او بوده‌اند. آخر فراخواندن او به جبهه مردم ایران و راهگشایی برای او



بولتن خبری «بهار بزرگ»

پنجشنبه 18/02/2010

در این مسیر کم چیزی نبود. کار هرکس هم نبود. معنی و ارزش آن در سالهای آینده بیشتر روشن می‌شود.

در روز 5 بهمن هم با تعجب شنیدیم کروی می‌شود ضمن تأکید بر روی تقلبها در انتخابات گفته است «لیکن چون آقای خامنه‌ای حکم آقای احمدی‌نژاد را تنفیذ کردند به همین خاطر وی (احمدی‌نژاد) را رئیس دولت این نظام می‌دانم».

خبرگزاری فرانسه بلادرنگ با مخابره این خبر از قول کروی نوشت: «من معتقدم که او رئیس دولت می‌باشد یعنی او رئیس جمهور است».

چنین بود که به مصداق آن ضرب المثل عامیانه «آخوند از سر خاک برخاست»! آخر مگر دعوای شما با باند غالب چیزی جز به رسمیت نشناختن نتیجه انتخابات پرتقلب بود؟ اکنون می‌گویید که چون ولی فقیه تنفیذ کرده، ما هم احمدی‌نژاد را به رسمیت می‌شناسیم. پس بوقه «تنفیذات» ولی فقیه را هم می‌توان به همین سادگی به رسمیت شناخت. کم‌اینکه کروی وقتی رئیس مجلس ارتجاع بود، در موضوع مطبوعات که بحث داغ مجلس بود، وقتی که خامنه‌ای حکم حکومتی داد، تمکین کرد و بی‌محابا به دفاع از «حکم حکومتی» ولایت فقیه پرداخت و به دیگر اعضای مجلس رژیم دهنه زد.

در همان 23 رهنمود کلیدی که گفتم در 20 بهمن برای راهپیمایی 22 بهمن منتشر شد، بوالعجب فراوان است. ابتدا نوشته است «آنچه در پی می‌آید، مجموعه‌ای از توصیه‌هایی است که حاصل خرد جمعی سبزه‌ها برای حضوری پرشکوه و با اقتدار در جریان تظاهرات 22 بهمن است»:

- «بهرتر است پوشش ظاهری "غیر متمایز" و تا حد امکان محافظه کارانه داشته باشید».
- «حتی در مقابل خشونت، خشونت نوزید».
- «شعارهای هنجارشکن ندهید».
- «از شعارهای متین و محترمانه‌ای استفاده کنید که مورد پذیرش همه سبزه‌ها و رهبران جنبش سبز باشد و به مخالفان گزک ندهید».
- «با شعارهای متعادل غیر سبزه‌ها را سبز کنید».
- «مواظب باشید صدا و سیما نتواند سناریوسازی کند (مانند کارناوال عاشورا، پاره کردن تصویر امام خمینی، توهین به امام حسین)».
- «مراقب دام و فریب شیادان باشید - ممکن است با نماد سبز شعارهای هنجارشکن بدهند، عکس پاره کنند، اتوموبیلی را آتش بزنند و... هرگز با آنان هم صدا نشوید».
- «هرگز به کسانی که عکس احمدی‌نژاد یا رهبر را دارند توهین نکنید. به بسیجیان توهین نکنید».
- عجبا! حتی اتحادیه اروپا و آمریکا هم در بیانیه مشترک خود برای ما چنین شرط و شروطی قائل نشده‌اند که: - مبادا شعارهای هنجارشکن و ساختارشکن بدهیم، - مبادا عکس خمینی و خامنه‌ای و احمدی‌نژاد را پاره کنیم، - مبادا به خمینی و خامنه‌ای و احمدی‌نژاد و به بسیجیان توهین کنیم، - مبادا خودروی نظام را که از روی ما یا خواهر و برادر و پدر و مادرمان رد می‌شود، یک وقت آتش بزنیم، بهتر است بگذاریم همان زیر له بشوند....

ما فقط مجازیم «با شعارهای متعادل، غیر سبزه‌ها را سبز کنیم»! آن هم به شرط اینکه حتی همان شعارهای متعادل، اولاً- «شعارهای متین و محترمانه» باشد. ثانیاً- «مورد پذیرش همه سبزه‌ها و رهبران جنبش سبز باشد».

ثالثاً- «به مخالفان بهانه ندهد»!

واضح است که می‌خواهد بگوید مبادا شعار مرگ بر دیکتاتور بدهید.

خوب، یکبار به راهپیمایی نرویم و خلاصمان کن! مگر خامنه‌ای چیزی جز این می‌خواهد؟ آخر تا این‌جا که هم‌ماش ما را در این راهپیمایی به سیاهی لشکر رژیم تبدیل کردی.

راستی بچه‌ها چطور است که کفش و کلاه «غیر متمایز» به‌پا و بر سر نموده، سری به چنین راهپیمایی بزنیم و قربان عمه‌مان بشویم و برگردیم! البته به نحو کاملاً متعادل و طوری که مورد قبول همه سبزه‌ها و رهبران جنبش سبز باشد!

در مقابل یک نسخه پیام تشکر خامنه‌ای درباره حضور «دهها میلیونی» خود به دست می‌آوریم تا به قول ولی فقیه برای همیشه از «معاندان و فریب‌خوردگان داخلی» بپرهیزیم، «از خواب غفلت» بیدار شویم و به «صراط مستقیم»

ولایت بازگردیم. واقعاً که نه «مجتبی» و نه «محمود» به این خوبی نمی توانستند «ارشاد» کنند و رهنمودهای کلیدی برای راهپیمایی 22 بهمن بنویسند!

ولی ولایت فقیه باز هم دوقورت و نیمش باقیست! یکی از منابع باند غالب هم هل من مزید طلبیده و نوشته بود: - «راه پیش روی آقای موسوی، کاملاً مسدود است اما راه بازگشت وی مسدود نیست البته پرهزینه است. حداقل هزینه اش هم سرزنش و مطالبه خانواده‌های داغدار است که به خاطر لجاجت وی با قانون، عزیزانشان را از دست داده‌اند»

- «امروز آقای موسوی در بد مخمصه‌ای گرفتار آمده است. ادامه راه پرایش تقریباً غیرممکن است، چرا که روز عاشورا معلوم شد از پیاده نظام عظیم وی در 25 خرداد، فقط عده‌ای آشوبگر ته کار مانده‌اند و تازه از او هم دستور نمی‌گیرند، بلکه گوش به فرمان لندن و واشنگتن و حیفا و اردوگاه اشرف هستند» (20 بهمن).

در روز 13 بهمن باند غالب، شعارهای حامیان موسوی را هم به مجاهدین نسبت داد و نوشت: «پلاکاردها و شعارها و عریده‌ها با خودکار سبز منافقین نگاشته می‌شود». هدف باند غالب واضح است: پرتاب کردن موسوی به عقب در تهران و سرکوب مجاهدین در اشرف. ما البته در هر دو وجه، خلاف این را می‌خواستیم و باز هم می‌خواهیم. حالا بگوید بینیم آن رهنمودهای کلیدی برای راهپیمایی 22 بهمن با «خودکار سبز» چه کسی جز خامنه‌ای نوشته شده است؟

باند غالب تمامی شعارهای سراسری و مردمی را هم به مجاهدین نسبت داد و نوشت: - «تحریک به سردادن شعار علیه رهبر معظم انقلاب به دلیل عناد بارز این گروهک تروریست با اصل ولایت فقیه از همان ابتدا در بیانیه‌های آنان پیگیری می‌شد» - «آنها برای روز قدس شعار "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" را برای مقابله با ابتکار تاریخی امام خمینی درباره حمایت از فلسطین ساختند و برای 13 آبان روز جهانی مبارزه با استکبار جهانی، شعارهای "مرگ بر دیکتاتور"، "می‌جنگیم، می‌میریم ایران رو پس می‌گیریم". "تجاوز، جنایت - مرگ بر این ولایت" را تدارک دیدند و به درستی در بیانیه‌ها از آنها به عنوان شعارهای "اشرف نشان" یاد کردند».

- «"مرگ بر اصل ولایت فقیه"، "جنتی لعنتی، تو دشمن ملتی"، "بسیجی برو گمشو، امروز غذا نمی‌دن"، "بسیجی دروغگو، کارت دانشجوییت کو؟"، "چی شده چی شده، بسیجی وحشی شده"، "ما همه باهم هستیم، دانشجوی نترسیم" را در بیانیه‌هایشان سر دادند و در تهران نیز حامیان موسوی پشتگرم حمایت‌های او و کربوی در قالب بیانیه و مواضع ساختارشکنانه در جریان اغتشاشات سر دادند».

- «سردادن شعارهایی همچون: "می‌کشم، می‌کشم، آن‌که برادرم کشت". "بسیجی یزیدی، خشم ما رو ندیدی"، "تجاوز توی زندان، این‌هم بود توی قرآن؟"، "ابوالفضل علمدار، خامنه‌ای رو بردار". "پول نفت چی شده، خرج بسیجی شده"، "یا حجت‌ابن الحسن، ریشه ظلمو بکن" آرزوی منافقین بود که در بیانیه خود به همین مناسبت مورد تأکید قرار دادند و از زبان کسانی جاری شد که موسوی آنها را "خداجو" نامید» (رجا نیوز 13 بهمن 88).

فکر می‌کنم علاوه بر غلظت نظامی و نقش سپاه پاسداران به عنوان «مینا» که پاسخ نهایی آن در ارتش آزادی‌ست، واضح است که «شرط» تعیین کننده‌ای که می‌توانست نتایج قیام در 22 بهمن را بکلی متفاوت کند همان عنصر رهبری و رهبری کننده است. در عین حال قیام پس از 8 ماه آنقدر استمرار و تعمیق پیدا کرده است که هر چقدر هم آن را سرکوب کنند، باز هم می‌توان به تثبیت آن به عنوان راهگشا و معین عمل تسریع کننده و سمت دهنده تحولات آینده در راستای انقلاب دموکراتیک یقین کرد.

با مرزبندی قاطع با خط انفعال و تسلیم طلبی در برابر ولی فقیه ارتجاع، باید جبهه تغییر و سرنگونی رژیم را تقویت کرد تا جناحهای مغلوب نتوانند قیام را قفل کنند. درست به همین خاطر، باید فرصت چهارشنبه‌سوری را برای شعله‌ور کردن قیام بر حق مردم ایران علیه دیکتاتوری و فاشیسم مذهبی مغتنم شمرد. با تمام قوا برای آن آماده شوید.



www.besoyepirozi.com

بولتن خبری «بهار بزرگ»

پنجشنبه 18/02/2010

سلام بر خلق - سلام بر آزادی
رود خروشان خون شهیدان
در پرتو مهر تابان مقاومت و آزادی ایران
ضامن پیروزی محتوم خلق ماست
مسعود رجوی
23 بهمن 1388